

### علم و تمدن در اسلام

(Science and Civilisation in Islam)

عنوان فوق ترجمه نام کتاب

از نشریات دانشگاه هاروارد کشورهای متحده امریکا است که به تازگی از چاپ بیرون آمده و فرصتی اجمالی برای مطالعه آن دست داده است.

مؤلف کتاب آقای دکتر سید حسین نصر، که تاریخ علوم را در دانشگاه تهران تدریس میکند، یکی از شایسته ترین کسار برای نوشتن چنین کتابی بوده است.

تقوای دینی و جویندگی پیوسته و ریشه تحصیلی استوار که از درس خواندن ممتد در بزرگترین دانشگاه های جهان برای او فراهم آمده، جبهاتی است که خواننده را در خواندن آثار وی دچار سرگردانی و تردید فراوان نمیکند. دو اثر دیگر این مؤلف نیز در جزو نشریات دانشگاه هاروارد منتشر شده که یکی را خود ایشان بنام «نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت» ترجمه کرده اند و دیگری را بنده بنام «سه حکیم مسلمان».

دو اثر دیگر ایشان را که به ترجمه میتوان «کمال مطلوبها و حقایق اسلام» و «مطالعات اسلامی» نامید و اولی در لندن و دومی در لبنان بچاپ رسیده هنوز ندیده ام و امیدوارم خود ایشان یا مرد شایسته دیگری فرصت کنند و آن دو کتاب را با کتاب حاضر به فارسی برگردانند و غنیمت تازه ای بر غنایم علمی و ادبی و فارسی بیفزایند.

ترقیات اخیر علوم مادی و موارد استعمال آنها در صنایع زمان جنگ و زمان صلح و در زندگی چندان ما را خیره کرده است که از آن غافل مانده ایم که همه مردمانی که در جهان از قدیمترین ازمنه می زیسته اند در پیدایش این علم و صنعت سهمی داشته اند، و از همین نادانی احساس حقارت و ترسی پیداشده است که در نتیجه آن، با ملاحظه فاصله عظیمیکه ما را از این لحاظ از مردم مغرب زمین جدا میکند، چنان میاندیشیم که اصلا هیچ نبوده ایم و هیچ نیستیم و هیچ نخواهیم شد و هرگز چنان روزی نخواهد آمد که ما هم در پیشرفت علمی و اندیشه ای جهان سهمی داشته باشیم!

خانه ای که آدمی در آن زیست کند و از ساختمان و خصوصیات آن بیخبر باشد، خانه عاریتی است، و اگر عیبی پیدا کند چون از ریشه بنای آن اطلاعی ندارد درست نمیتواند برفع آن عیب بکوشد.

برای علم و دانش نیز چنین است. امروز که لفظ «اگزستانسیالیسم» را میشنویم، اگر از آن خبر نداشته باشیم که بحث در «وجود» یا «اگزستانس» و قرینه آن ماهیت به اندازه قدمت تمدن قدمت دارد، در مقابل آن مات و مبهوت میشویم و جز گزافکاریهای دختران و پسران پارسی در زیر زمینها و میخانه های دود آلود پاریس و مقلدان آنان چیزی

از آن نمی فهمیم ، همانگونه که بسیاری از اگزیستانسیا- لیستها هم جز این چیزی نفهمیده اند.

مأمردم مشرق زمین نیز در ساختن علم و تمدن جهان سهمی داشته ایم و باید این سهم را بشناسیم تا مالکیت ما بر خانه علم و معرفت احراز شود ، و آنگاه که مانند دیگران ، با علم و اطلاع بر ریشه های ساختمانی این خانه ، به ترمیم و تکمیل و آرایش آن بپردازیم . اگر دانستیم که این خانه ملک پدری ما بوده ، در تصرف آن دلیر تر میشویم ، و برای سکونت در آن نیازمند اجازه گرفتن از دیگران نمی مانیم و مردانه در آن گام می نهیم و نشیمنگاهی برای خود انتخاب می کنیم .

تاریخ علم و تمدن تاریخ اندیشه بشری است و بهمین جهت با اندازه خود علم اصالت و سودمندی دارد . یکی از مردان نامداری که در این زمینه مردانه کار کرده اند جورج سارتون است که شاید یکی از نخستین کسان است که سهم مشرق زمین را در پیشرفت علم چنان که باید نشان داده است و علم و معرفت را به ناحق مرده دیگر یونان ندانسته است . با کمال انصاف دوره هایی از علم را در کتاب گرانقدر خود «مقدمه بر تاریخ علم» بنام خوارزمی و خیام و بیرونی و رازی و نظایر ایشان نامگذاری کرده است .

آقای دکتر نصر در نزد آن استاد فقید کار آموزی کرده و بسیار چیزهای خوب از او آموخته است و امیدواریم بزرگی جانشین شایسته ای برای آن مرد بزرگ باشد .

هنگام ترجمه جلد دوم تاریخ علم سارتون در یکی از حواشی باین برخوردیم که نام پیغمبر بزرگوار ما را آورده و از روی کمال خلوص ، بی آنکه نقل قولی باشد ؛ شعار صلوات بر آن حضرت ، صلعم را عیناً با حروف لاتینی بصورت «SLAM» آورده است و این خود نوعی ایمان و اسلام است که در نتیجه انس با آثار اسلامی خود بخود برای او حاصل شده بوده است .

افسوس که این کتاب که خوانندگان فراوان دارد با آنکه دو سه سال است ترجمه شده هنوز در دست ناشر مانده است . و افسوس بیشتر آنکه عمر جورج سارتون کفاف آنرا نداد که باز مانده این دوره تاریخ یعنی شش جلد دیگر آنرا تمام کند ،

کتاب آقای دکتر نصر این خصوصیت را دارد که بسیار مستند است و نزدیک نیمی از آن بنقل ترجمه آثار متفکران اسلامی خواه بتوسط خود ایشان خواه بدست دیگران اختصاص دارد و بسیاری از مصطلحات علم و فلسفه و عرفان اسلامی عیناً نقل و ترجمه شده و از این راه برای پژوهندگان مغربی وسیله تحقیق و اطلاع بسیار سودمندی بشمار میرود .

جورجوسانتیلانا ، استاد تاریخ علوم در انستیتوی تکنولوژی ماسا چوستز ، که مقدمه ای بر کتاب دکتر نصر نوشته ؛ به خوبی فوایدی را که از این کتاب عاید محققان مغرب زمین میشود شرح داده است ، وی از جمله چنین گفته است :

« کتاب وی از چند لحاظ راه تازه ای را می گشاید . فرهنگ اسلامی را عموماً بعنوان حلقه اتصالی ضروری میان دوران باستانی و قرون وسطای ما معرفی میکنند ، ولی ماموریت تاریخی این فرهنگ در آن هنگام که بمتون و روشهای یونانی پرداخت تکامل پیدا کرد .

این راه در آوردن تمدنی بزرگ بخدمت تاریخ باختری است . لیاقت دکتر نصر در آن است که بصورتی مایه اطمینان ثابت میکند که فکر و فرهنگ اسلامی دامنه وسیعتری دارد ، و اینکه پروردن میراث یونانی تنهایی از مراحل تکامل و گسترش اندیشه اسلامی است که بصورت اساسی نسبت بفرهنگ یونانی استقلال دارد .

« آنچه در تاریخهای دیگر جنبه مرکزی دارد ، در اینجا عنوان فرعی و عرضی پیدا میکند . ارسطو را عموماً

موثرترین چهره در اندیشه اسلامی بشمار می‌آورند. وی در نزد مسلمانان عنوان فیلسوف مطلق «الفلسوف» داشت و دستگاههای فلسفی و منطقی او باذوق دایرةالمعارفی و دقت و موشکافی صرف و نحوی ایشان سازگار بود.

باوجود این، بنظر مؤلف، «فلسفه» بدان معنی همچون جسمی خارجی باقیماند و ارسطو بدون تشریفات بمغرب زمین باز گردانده شد که او و ابن رشد، بزرگترین شاگردش، هر دو بآنجا تعلق داشتند.

«بعقیده د کتر نصر، واقع امر این است که طرز تفکر اسلامی هنوز عمیقاً زنده است، و ارسطو تنها عنوان اثری باستانی دارد... اگر روغن فکر یونانی بچراغ تمدن اسلامی در مرحله شکوه و گسترش آن مدد رسانده، باید دانست که مرحله دیگری نیز هست که ممکن است در نظر مورخان خارجی همچون حالت رکود و انحطاط جلوه گر شود، ولی چون از درون بآن نظر کنند کمال درونی و بصیرت روحانی و «حکمت» نابسته بزمان را نشان میدهد که جانشین فلسفه قیل و قالی و محدود بزمان شده است.» (ص VII مقدمه)

درجای دیگر از مقدمه چنین آمده است:.

«شور و شوق نمیتواند بی جانبداری باشد؛ و د کتر نصر چندین بار با ناداحتی از رنگ «یکطرفی» مادی علم جدید نام میبرد. ما خود متأسفانه از این جنبه یکطرفی با خبریم ولی تاکنون درباره راه غلبه بر آن بیشتر بسخن گفتن قناعت شده ولی د کتر نصر این راه را نشان داده است. امیدواریم د کتر نصر برای پراکندن ابرها کاری بکند. ما همه آرزومندیم که کسی بتواند برای ما ثابت کند که چگونه عامل کمی محض میتواند روابط حقیقی یعنی کیفی و اشراقی را که در فعالیت آفریننده جهان درخشندگی دارد، زیراب قرار دهد؛ ولی این آرزو بهمان حالت آرزو باقی میماند در ماورای این آرزو موانع سخت فلسفی است که باید بر آنها غلبه کنیم» (ص X و XI)

درجای دیگر

«انحطاط علم در فرهنگ بزرگی بخودی خود بحث جذاب و درس وحشتناکی است. در این کتاب به اسنادی برمیخوریم که همچون کلیدی است برای فهم علت واقعی اختلاف غزالی و ابن رشد.

ابن رشد با وضوح و انصاف که میتوانیم از او چشم داشته باشیم سخن میگوید و از سنت بزرگ یونانی که در معرض خطر قرار گرفته بود دفاع میکند؛ در صورتیکه فصاحت غزالی که از لحاظ عقلی نامشخص است و برای ما از لحاظ اخلاقی الهام بخش نیست، بآنجا انجامیده است که گرد بادی از عدم تسامح و تعصب کور بسازد که نه تنها علم را میدرد و پاره میکند، بلکه دستگاه افتخار آمیز اجتهاد و تفسیر قرآن را نیز چنین میکند.

چون مؤلف مستقیماً این اسناد را در اختیار ما میگذارد، ما را سپاسگزار خویش میکند، چه وی خوب میداند که ما ناچاریم آنها را بطریقه خود بخوانیم. چنانکه گفتیم، توضیحات و تفسیرهای وی باندازه خود متون مهم است، از آن جهت که اختلاف میان دو جهان را برای ما آشکار میسازد. (ص XII)



کتاب در کتب نصر مشتمل است بر یک مقدمه و سیزده فصل و کتابنامه ای سودمند با فهرستی در آخر کتاب که کار مراجع را بسیار آسان میکند و خدا کند که این سنت فهرست نویسی که به تازگی بساب شده بعضی وقتها جاهلانه و ناآگاهانه و ملال انگیز میشود ادامه پیدا کند.

در مقدمه مؤلف بیان کرده است که غرض وی در این کتاب، آن است که بعضی از سیماهای علم اسلامی را بدان صورتکه از دیدگاه اسلامی دیده میشود بیان کند، بهمین جهت فصلی از این مقدمه را بشرح اصول دین اسلام اختصاص داده و چنین نوشته است: «... بنا بر این، برای فهم حقیقت و جوهر علوم اسلامی، فهم بعضی از خود اصول اسلام ضرورت

دارد. البته بیان این اصول با اصطلاحات جدید و تفهیم آن بخوانندگانیکه با آن مانوس نیستند، دشوار است، با این همه باید این اصول گفته شود تا همچون ملاک و قالبی باشد که تنها با آن‌ها علم اسلامی معنایی پیدا میکند و در خارج آن‌ها هر بحثی در این باره سطحی و ناقص است (ص ۲۲).

در بخش دوم مقدمه، چشم اندازهایی در داخل تمدن اسلامی، مؤلف چنین آورده است:

نام کتاب بزرگ ابن سینا «الشفاء» است که کتابی هم حجم مجموعه آثار ارسطو است، چنانکه از نامش برمیآید برای درمان نفس از بیماری جهل نوشته شده. چیزی است که هر کس نیازمند دانستن آن است. کتاب نیوتون Principia یا اصول، آشکارا بر طبق نقشه دیگری است و بیشتر بمعنی شالوده و «آغاز» است نه بمعنی معرفتی که برای احتیاج عقلی آدمی نوشته شده باشد» (ص ۲۹)

سپس مؤلف از عناصر یونانی و هندی و اسکندرانی و چینی علم اسلامی سخن میگوید (ص ۳۱ و ۳۲) و میگوید: «باین ترتیب هماهنگ با سه وجه نظر «شریعت»، «طریقت» و «حقیقت» مکاتب اسلامی پیدا شدند و اجزائی از تمدن اسلامی را تشکیل دادند» (ص ۳۲).

در ص ۳۹ کتاب مؤلف چنین آورده است: «جهان با خنثی قوای عقلی خود را بتحقیق در مناظر کمی اشیاء متمرکز ساخته و علم طبیعی بوجود آورده است که ثمره‌های آن، در میدان فیزیکی، برای کسانی که علم را با «تکنولوژی» و موارد استعما، آن یکی می‌شمارند، آشکار است. در مقابل این علم، علم اسلامی میخواهد بمعرفتی برسد که در کمال روحانی آدمی مؤثر باشد.

بنابر این ثمره آن درونی و مخفیست و تعیین آن دشوار است. برای آنکه کسی آنرا بفهمد، لازم است که به چشم انداز اسلام بنگرد و معتقد بعلم طبیعی باشد که غایت دیگری دارد و از وسایلی جز آن‌ها که در علوم جدید مطرح است مدد میگیرد.

اگر غیر عادلانه است که علم غربی را با نتایج مادی آن یکی بگیریم، غیر عادلانه تر این است که علم قرون وسطائی را تنها از طریق «سودمندی» خارجی آن مورد قضاوت قرار دهیم.

در فصل اول کتاب، زیر عنوان چهره کلی علم اسلامی، بتعریف «حکیم» می‌پردازد که شامل پزشک و نویسنده و شاعر و منجم و ریاضیدان و فیلسوف میشود. سپس از حکیمان و دایرة المعارف نویسان مختلف نام میبرد و این اشخاص و کارهایشان را بتفصیل می‌آورد:

جابر بن حیان - ابویوسف یعقوب بن اسحاق الکندی  
حنین بن اسحاق - ثابت بن قره - محمد بن موسی الخوارزمی  
محمد بن زکریا الرازی - ابو نصر فارابی - ابوالحسن مسعودی - ابن سینا - ابن هیثم - ابوریحان بیرونی - ابوالقاسم مسلمة المجریطی - ابو حامد محمد غزالی - ابوالفتح عمر بن خیام نیشابوری - ابوالولید محمد بن رشد - نصیرالدین طوسی - قطب الدین شیرازی - عبدالرحمان بن خلدون  
بهاء الدین عاملی.

عنوان فصل دوم «مبنای تعلیم و تربیت اسلامی و سازمانهای تربیتی» است. مؤلف مینویسد که تقسیم بندی اسلامی علوم مبتنی بر سلسله مراتبی است که در طول قرون قالب وزمینة دستگاه تعلیمی و تربیتی اسلام را ساخته است و پیوسته توجه معطوف به حفظ وحدت علوم بوده و در پرتو همین وحدت علوم گوناگونی مورد بحث قرار می‌گرفته است (ص ۵۹).

تقسیم بندی علوم مطابق نظر فارابی و ابن خلدون، با ترجمه گفته‌های ایشان در کتابهای احصاء العلوم و مقدمه، آمده است (ص ۶۴ - ۶۰).

در قسمت دوم این بحث با آوردن سوره اقرأ و ذکر توجهی که در اسلام به خواندن و تعلیم و تعلم میشده از انواع گوناگون تأسیسات درسی از مکتب و مدرسه و حلقه‌های درسی و بیت الحکمه و کتابخانه و نظایر آن یاد شده است.

از ص ۷۴ تا ص ۷۹ ترجمه قسمتهایی از کتاب «فی تحصیل السعادة» تألیف فارابی دیده میشود. در قسمت دیگر این فصل از رصد خانه سخن رفته و ۶ صفحه ترجمه نامه غیاث الدین جمشید کاشانی ضمیمه این قسمت است. سپس در قسمت دیگر از بیمارستانها و در قسمت پس از آن مراکز تصوف و تعریف حال و قال و خانقاه و زاویه و اصطلاحاتی از این قبیل بحث شده است.

عنوان فصل سوم «جهانشناسی، هیئت، جغرافیا، و تاریخ طبیعی» است.

در قسمت اول این فصل که مربوط به جهانشناسی است، از اصطلاحاتی چون «لاهورت» و «ناسوت» و نظایر آنها و نیز از عرش و کرسی و قاف سخن رفته و آیاتی از قرآن بمناسبت آمده، همراه با ترجمه بخشی از کتاب «اشارات» (ص ۹۶) و بخشی از کتاب «عجائب المخلوقات» قزوینی (ص ۹۷).

در جغرافیا از کتاب «حدود» بیرونی یک صفحه نقل شده (۹۸) و از جغرافیا دانان و سیاحان نام برده است، ناصر خسرو، مالک الممالک، زمخشری، زهری، غرناطی، ابن جبیر، ادریسی، یاقوت حموی، شمس الدین دمشقی، ابن بطوطه، حافظ ابرو، عبدالرزاق سمرقندی، علامی، احمد رازی، حاج خلیفه، ابن ماجد، سلیمان المهری و دیگران ۶۰ صفحه از ترجمه کتاب «معجم البلدان» یاقوت ضمیمه این بخش است.

در بخش تاریخ طبیعی از کتابهای تاریخی نام میبرد، همچون آثار بیرونی و سیوطی، که علاوه بر تاریخ جنبه تاریخ طبیعی دارد، و نیز از متون جغرافیا، همچون کتاب ادریسی ذکر میکند که در مسائل تاریخ طبیعی هم بحث میکنند.

**عجائب المخلوقات قزوینی و الفلاحة النبطیه ابن وحشیه و کتاب الحیوان جاحظ و حیات الحیوان دمیری، و صیدنه بیرونی** نیز مورد بحث قرار گرفته است، دیگر کسانی که در این بحث از آنان و آثارشان یاد شده اینان

هستند، ابو عبید البکری، ابن حجاج، غافقی، ابن عوام، جوالیقی، مروزی، عبداللطیف بغدادی، ابوالعباس النبطی، ابن بختیشوع. از نزهة القلوب حمدالله مستوفی ترجمه ۷ صفحه و از کتاب التجدید بیرونی ترجمه ۲ صفحه و از کتاب مال الهند او ترجمه نیم صفحه در این قسمت آمده است.

عنوان فصل چهارم «علم فیزیک» است. مؤلف در آغاز این فصل نوشته است که: «بسیاری از اندیشه‌های جدید درباره زمان و مکان و طبیعت ماده و نور و عناصر اساسی دیگر از فلسفه یونانی سرچشمه نگرفته بلکه از نتایج کارهای متکلمان است که عموماً جنبه ضد ارسطویی داشته‌اند» (ص ۱۳۶).

از صاحب نظران نامدار در علم مناظر که مهمتر از همه ابن هیثم است نام میبرد و نیز از قطب الدین شیرازی. سپس بکارهای بیرونی و ابوالفتح عبدالرحمان خازنی در تعیین وزن مخصوص فلزات اشاره شده است. از کارهای ابن هیثم درباره اطاق تاریک و قوانین انعکاس و انکسار نور و آینه‌های سوزنده (مقعر) به تفصیل بیشتر یاد شده و ۶ صفحه ترجمه از «کتاب المناظر» او، نیز ۵ صفحه ترجمه از کتاب «میزان الحکمه» خازنی در خلال این بخش آمده است.

عنوان فصل پنجم «ریاضیات» است و مؤلف در مقدمه این فصل نوشته است «در اسلام ریاضیات دروازه‌ای است از محسوس به معقول و نردبانی است میان عالم تغییر و عالم مثل». از فیثاغورث و تصورات مربوط به عدد و تدریس و تقسیمات ریاضی در میان مسلمانان بحث شده و نیز از تأثیرات هندی سخن رفته است.

از محمد بن موسی الخوارزمی و جبر و مقابله او، ماهانی محمد و احمد و حسن فرزندان شاگردان موسی، ثابت بن قرة مترجم مخروطات آپولونیوس و چند کتاب ارشمیدس (مقدمه علم حساب نیکوماخوس)، قطابن لوقا مترجم آثار دیوفانتوس و اهرون یاد شده و اخوان الصفا و خوارزمی و عمر خیام هر یک بخش خاصی در این فصل دارند. نام بعضی

از دیگر کسان که در این فصل از آنان یاد شده چنین است: ابوسهل کوهی، ابن سینا و کارهای او وفادایی در موسیقی نظری، ابن بناء مراکشی، غیاث‌الدین جمشیدکاشانی و اندازه‌گیری جدید او از عدد پی (مفتاح الحساب)، ابوالحسن بستی، بدرالدین ماردینی، بهاء‌الدین عاملی، ملامحمد باقر یزدی، نراقی، ملاعلیمحمد اصفهانی و حل عددی معادله درجه سوم؛ ۶ صفحه از اخوان الصفاء ۲ صفحه از جبر خوارزمی، و ۷ صفحه جبر خیام در این فصل ترجمه شده است.

فصل ششم عنوان «نجوم» دارد. از پیروی سنت بطلمیوسی در جهان اسلامی و افزودن علم ایرانی و هندی بر آن بحث شده. بحث از زیج شهر یاری یاز زیج شاه‌دوره ساسانیان و مقایسه با سیدها نتای هندی و المجسطی یونانی. ترجمه این اثر به عربی توسط ابومعشر بلخی که اساس کارهای منجمان مشهوری چون ابن نوبخت و ماشاء‌الله شد. کسان دیگری که از نامها و آثار ایشان در این بحث سخن رفته اینان هستند: محمد فزاری، یعقوب بن طارق، کارهای ترجمه زمان مأمون، فرغانی، نیریزی، ثابت بن قره، البستانی و کارهای نوی که در نجوم کرد، ابوسهل کوهی، عبدالرحمان صوفی ابن یونس و زیج او، زیج الغ بیک، ابو سعید سنجری، ابوالفداء اندلسی، مجریطی، بیرونی زرقانی، جابر بن افلاح، ابن باجه، ابن طفیل، البتروجی، خازنی مؤلف زیج سنجری، طوسی و رصد مراغه، قطب‌الدین شیرازی، محی‌الدین مغربی، غیاث‌الدین جمشیدکاشانی، و قوشچی.

در قسمت ماهیت افلاک این فصل از ابن هیثم سخن رفته و ۲ صفحه از کتاب خلاصه نجوم او ترجمه شده، در قسمت حرکت سیارات ترجمه ۳ صفحه از قانون مسعودی بیرونی، و در قسمت فاصله و بزرگی سیارات ۲ صفحه از کتاب سی فصل فرغانی ترجمه شده است.

عنوان فصل هفتم «طب» است درباره آن مؤلف چنین نوشته است «طب اسلامی شناخته‌ترین صورت تمدن اسلامی

است که مسلمانان در آن درخشندگی خاص پیدا کردند و آثار طب اسلامی در قرون وسطی و حتی در دوره رنسانس در جهان باختری کتابهای درسی بود. در مقدمه این فصل با اندازه ۲ صفحه ترجمه از کتاب چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی آورده شده. در بخش اول این فصل، زمینه تاریخ طب اسلامی؛ از جندی‌شاپور و مدرسه اسکندریه و سفر خالد بن یزید با اسکندریه برای تعلم کیمیا و انجامیدن این سفر بشروع ترجمه آثار یونانی و نیز از طب‌النبی و حارث بن کلا و آغاز طب اسلامی سخن رفته است.

در بخش دوم، طب در قرون اوایل، کار ترجمه از متون یونانی و پهلوی و سانسکریت مورد بحث قرار گرفته است اشاره به معالجات روانی رازی و نقل ترجمه‌ای از نظامی عروضی در ۳ صفحه، کتاب «منصوری» رازی و ترجمه ۴ صفحه از آن، کتاب «حاوی» و ترجمه ۲ صفحه از آن، کتاب طب روحانی رازی و ترجمه ۲ صفحه از آن، کامل‌الصناعه علی بن عباس مجوسی اهوازی و نقل یک صفحه از عروضی در این باره، قانون ابن سینا و ترجمه ۲ صفحه از قانون؛ مطالب دیگر این بخش است.

در بخش سوم طب پس از ابن سینا در مصر و سوریه از علی بن عیسی بغدادی، علی بن رضوان، ابن تقیسی و ترجمه صفحه‌ای از کتاب وی. الاکفانی صدقه بن ابراهیم شاذلی و داود انطاکی یاد شده است.

در اسپانیا و مغرب حدای بن شبروط یهودی، ابن جلجل، ابوالقاسم زهرای، ابن زهر، ابن طفیل، ابن رشد ابوالصلت تونسی، الغافقی، ابن البیطار سخن رفته است. در سرزمینهای شرقی چون ایران و هند در کتاب باین نامها بر میخوریم: اسماعیل خوارزمی صاحب ذخیره خوارزم شاه، فخرالدین رازی، مورخان تاریخ طب همچون ابن ابی‌اصیبه و ابن خلکان و ابن قعظی و ابن العبری، قطب‌الدین شیرازی و شرح قانون وی، رشیدالدین فضل‌الله وزیر محمد بن احمد الیاس مؤلف تشریحی مصور، و در دوره

صفویه محمد حسینی نوربخشی مؤلف خلاصه التجارب ، طب شافعی ، تحفه حکیم مؤمن ، عین الملك شیرازی و اکبر شاه شیرازی . در بخش آخر این فصل از فیزیولوژی ابن سینا بحث شده و ترجمه چند صفحه از قانون آمده است . عنوان فصل هشتم « علوم انسانی » است . در مقدمه این فصل آمده است که : مورخانی چون طبری و مسعودی صفحاتی را بتحقیق علمی در طبیعت بشری اختصاص داده اند . و نیز چنین است کار مؤلفان ملل و نحل که مبتکر تحقیق مقایسه ای در ادیان بوده اند ، یعنی مردانی چون عبداللطیف بغدادی و عبدالکریم شهرستانی .

سعدی علم طبیعت بشری را بصورت زیبایی بیان کرده است . به اهمیت کار ابن خلدون و نیز بیرونی در این باره اشاره شده است .

ترجمه ۸ صفحه از ماللهند بیرونی و ترجمه ۴ صفحه از سیاحت نامه ابن بطوطه مربوط بموضوع این فصل آورده شده .

در فصل نهم « سنت کیمیا » بیشتر بحث از کارهای باختریان است و در سه بخش آن از جابر بن حیان شیعی و صوفی ( با ۸ صفحه ترجمه ) و رازی ( با ۹ صفحه ترجمه ) و العراقی ( با ۵ صفحه ترجمه ) بحث شده است .

در فصل دهم از کیمیای اسلامی و تأثیر آن در مغرب زمین سخن رفته است .

فصل یازدهم عنوان « فلسفه » دارد . مؤلف در مقدمه این فصل ( ص ۲۹۳ ) چنین آورده است « فلسفه در اسلام در قرن سوم با ترجمه آثار یونانی آغاز شد . نخستین فیلسوف اسلام کندی است .

پس از وی فارابی بود که با وی اصول فلسفه مشائی در اسلام بر قرار شد . فیلسوفان این مکتب بانو افلاطونی اسکندرانی و آتنی و شارحان ارسطو آشنایی داشتند و فلسفه ارسطو را از دیدگاه نو افلاطونی نگاه میکردند .

در فلسفه کندی رنگ نو فیناغوری مشهود است . بزرگترین مشائی ابن سینا است که برای قیاس اهمیت فراوان قائل بود . از قرن ششم فلسفه اسلامی - یادریست تر گفته شود تصوف بمعنای ابتدایی آن - بوجود آمد که مؤسس آن سهروردی است و مکتب اشراق وی در مقابل مکتب مشائی قرار میگیرد .

دیگر کسانی که نامشان در این فصل آمده : غزالی افضل الدین کاشانی ( با ترجمه یک صفحه از او ) ، ابن سینا و حکمة المشرقین وی که در آن آثار مشائی خود را رد کرده و بحث از حی بن یقظان و سلامان و ابسال و الطیر او و چند صفحه از ترجمه این آثار .

فصل دوازدهم عنوان « تعارض فلسفه با کلام : مکاتب فلسفی متأخر » دارد ، چهار بخش این فصل بغزالی و ابن رشد و طوسی و سهروردی و ملاصدرا اختصاص دارد .

در باره تهافت غزالی و تهافت التهاافت ابن رشد سخن رفته : ۵ صفحه از کتاب مونگومری وات درباره غزالی و ترجمه چهار صفحه از تهافت التهاافت و ترجمه ۶ صفحه از کتاب « تصورات » خواجه طوسی در دفاع از ابن رشد در مقابل غزالی و ترجمه ۶ صفحه از آثار ملاصدرا در این فصل آمده است . عنوان فصل سیزدهم « سنت عرفانی » است . در این فصل از محی الدین بن عربی و وحدت وجود و وحدت شهود و اعیان ثابته و تجلیات و کلمه و انسان کامل و توحید و شهادت و نظایر این مفاهیم سخن گفته شده و ترجمه یک صفحه از فصوص الحکم ابن عربی آمده است .

دیگر کسان که اسامی و آثارشان دیده میشود اینانند نسفی ، جیلی ( همراه با ترجمه صفحه ای از کتاب الانسان الكامل او ) عبدالرحمان جامی و لویایح او که خلاصه وحدت وجود ابن حریبی است ( با ترجمه ۲ صفحه از لویایح ) شیخ محمود شبستری ( با ترجمه صفحه ای از گلشن راز او ) و نیز ترجمه چند سطر از فتوحات ابن عربی و ترجمه ای از کشف الحقائق نسفی و ترجمه ای از رومی .